
عناصر سازنده شعر حبسیه بر اساس اشعار مسعود سعد

دکتر کاظم دزفولیان

گروه زبان فارسی

دو شمس شبی گذشت چه گویم چگونه بود
همچون نیاز تیره و همچون امل طویل

الف- وصف شب

واژه «حبسیه = زنداننامه» را اولین بار نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله به کار برده است، وی درباره حبسیه و مسعود سعد چنین می نویسد:
«اربابان خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود سعد در علو به چه درجه است و در فصاحت به چه پایه بود، وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی براندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود»^۱.
امروزه منتقدین حبسیه را از انواع شعر غنایی می دانند، کلمه غنایی از ریشه (غنا) به معنی موسیقی و نواختن و آواز خواندن است و معادل کلمه «لیریک = Lirique» یونانی است و به معنی شعری است که همراه با «لیر» - یک نوع آلت موسیقی - خوانده می شده است.^۲

شعر غنایی سخن گفتن از احساس شخصی است، به شرط اینکه از دو کلمه «احساس» و «شخصی» وسیع ترین مفاهیم آنها را در نظر بگیریم یعنی تمام انواع احساسات: از نرم ترین احساسات تا درشت ترین آنها با همه واقعیاتی که وجود دارد، احساس شخصی بدان معنی که خواه از روح شاعر مایه گرفته باشد و خواه

از احساس او، به اعتبار اینکه شاعر فردی است از اجتماع، روح او نیز در برابر بسیاری از مسایل با تمام جامعه اشتراک موضع دارد^۳، و شامل موضوعاتی از قبیل عشق، پیری، خوشی، ناکامی، وطن پرستی، آرزوها، بشردوستی، مرگ، سرنوشت، انسان، وصف طبیعت، عرفان، مفاخره، طنز، مرثیه، مدح، هجو، سوگندنامه، شکایت، نگرانی از زندگی، خمیره، دوستی نامه و حبسیه = زندان نامه است.

بنابراین حبسیه از انواع شعر غنایی است، زیرا که از احساسات و عواطف، تعلقات و انفعالات درونی گوینده سرچشمه می گیرد و بیشتر اجزایش را شکایت و حسب حال (بَثَّ الشَّكْوَى) تشکیل می دهد.

بطور کلی اشعاری را که عمده در زندان سروده شده اند حبسیه یا زندان نامه می گویند، حبسیه را به لحاظ محتوا می توان بر سه نوع تقسیم کرد:

الف - بعضی از حبسیات صرفاً حسب حال «بَثَّ الشَّكْوَى» شاعر است.

ب - برخی اعتذاریه هستند، یعنی چون در زندان سروده شده اند حبسیه محسوب می شوند ولی چون در آنها اظهار پشیمانی و عذرخواهی می شود، عذرنامه یا پوزش نامه نام دارند.

ج - نوعی دیگر از حبسیات صرفاً به بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی روزگار شاعر و دیدگاههای سیاسی - اجتماعی او می پردازد^۴.

حبسیه چون برخی دیگر از اشعار به منظور طبع آزمایی و از سر تفنن پدید نمی آید، بلکه زندگانی تلخ، رنجهای طاقت فرسای زندان، گرسنگی و رنجوری، داغ عزیزان و دوری از آنها و محرومیت از لذایذ زندگی این اشعار نغز و در نوع خود بی نظیر را پدید آورده است، از عناصر سازنده این نوع شعر اگرچه از نظر لفظ و ظاهر مانند سایر اشعار است ولی از نظر معنی با آنان متفاوت است. به عنوان مثال به تصاویری که از شب در ایات زیر به کار رفته است توجه کنید:

۱- شبی گیسو فروهشته به دامن

پلا سین معجز و قیرینه گرزن

(منوچهری)

۲- چو بگذشت شب گرد کرده عنان

بر آورد خورشید رخشان سنان
(فردوسی)

۳- دوشم شبی گذشت چه گویم چگونه یود

همچون نیاز تیره و همچون امل طویل
(مسعود سعد)

در این مقاله به بررسی عناصر سازنده حبسیه می‌پردازیم تا در حد امکان اختلاف کاربرد این عناصر با سایر انواع شعر مشخص شود و از آنجا که به گمان نگارنده حبسیات مسعود سعد بهترین نمونه حبسیه در ادب فارسی است بنابراین این بحث را به بررسی عناصر سازنده شعر وی محدود می‌کنیم.^۵

مسعود سعد یکی از شاعران برجسته دوره غزنوی است که به سبب تجربه‌های طولانی و جان‌فروشی که در زندان داشته است شعرش رنگ و بوی خاصی یافته و در ادبیات فارسی بیشتر از همین دیدگاه مطرح می‌شود، به عبارت دیگر حبسیات اوست که جایگاهی خاص برای او در ادب فارسی ایجاد کرده است.

در دیوان مسعود سعد تصاویر زیبای بسیاری یافت می‌شود که در شعر شاعران قبل از او سابقه ندارد، زیرا هیچیک از شاعران پیش از او به چنین مصیبتی گرفتار نشده است، ولی بررسی همگی آنها در این مقاله ممکن نیست لذا به شرح و تفصیل یکی از زیباترین و مؤثرترین تصاویر شعر مسعود یعنی عنصر شب می‌پردازیم.

آقای دکتر ولی‌الله ظفری در این مورد می‌نویسد: «هیچکس چون مسعود سعد درباره شب و آسیب‌هایش فریاد و فغان سر نداده است و کمتر قصیده یا قطعه‌ای دارد که به نحوی نام «شب» در آن نیامده باشد از این رو او را «شاعر شب» نامیده است.»^۶

در میان شعرای حبسیه سرا هیچیک به اندازه مسعود سعد تصاویری از شب ارائه نداده است و آنچه تا کنون مطرح شده با تصاویر مسعود سعد تفاوت بسیار دارد. و چنانکه خواهیم دید تصاویری که وی در زمینه شب آفریده، کاملاً طبیعی،

به دور از تکلف و با وصفی که تجربه کرده هماهنگ است.

اکثر تصاویری که مسعود سعد از شب آفریده در حبسیات اوست با این حال تصاویر زیبایی نیز در اشعار غیر حبسیه اش یافت می شود. در این مقاله سعی بر آن شده است تا نشان داده شود چه شبی بر مسعود گذشته، تصاویری که در زمینه شب آفریده، دارای چه خصوصیتی اند و تفاوت آنها با تصاویر شب دو تن از شاعران پیش از او چگونه است. بنابراین سخن خود را در سه بخش مطرح می کنیم:

۱- شبی که بر مسعود سعد گذشته است.

در زندان چه شبی بر مسعود سعد گذشته است؟ ذیلاً مواردی چند ذکر می شود.

الف- درازی و سیاهی شب؛

غالباً آه و ناله زندانیان و بیماران در شب بیشتر است، با اینکه می دانند که شب به خودی خود هیچ تأثیری در اوضاع ایشان ندارد، این امر علل مختلفی دارد، یکی آن است که ارتباط انسان با محیط از راه حس بینایی و شنوایی بیشتر از حواس دیگر است و در شب زندانیان و بیمارانی که از دردهای روحی و جسمی رنج می برند، هنگامی که از راه حس بینایی و شنوایی نتوانند یا کمتر بتوانند خود را مشغول کنند، افکار ایشان بیشتر مشغول درد و رنج خود می شود و از این رو در شب درد و رنج خود را بیشتر احساس می کنند. مسعود سعد نیز در حبسیات خود بارها از سیاهی و درازی شب نالیده است زیرا با اینهمه درد و رنج که در دل دارد، شب بر او دیر می گذرد.

- ز درد و انده هجران گذشت بر من دوش

شبسی سیاه تر از روی و رای اهریمن

- دوشم شبسی گذشت چه گویم چگونه بود

همچون نیاز تیره و همچون امل طویل

ب- تنهایی؛

اگر انسان شبی در خانه سخت بیمار شود و تنها باشد، این تنهایی به درد و اندوه بیمار می افزاید، اگر در همین حال کسی از دوستان بیمار برسد، اگر چه نتواند کاری برای درمان او انجام دهد ولی اندوه او تسکین می یابد، زندانی نیز به درد و رنج روحی گرفتار است و تنهایی فشار این درد را به جان او بیشتر می کند.

هوسم شمع و هردو تن گریان
من ز هجر بت او ز مهر لگن
محنتم همچو دوستان عزیز
هرشب اندر کنار گیرد تنگ

ج- سکون و سکوت شب؛

سکون و یک نواختی شب برای او ملال آور است، شب هنگام که سکوت و سکون همه جا را فرامی گیرد باعث می شود که شاعر زندانی که سکون و یکنواختی با زندگی اش عجین شده است، سکون دنیای بیرون برایش آزاردهنده باشد.

... ز دور چرخ فروایستاده چنبر چرخ
شبم چو چنبر بسته در آخرش آغاز

... از ساکنی چرخ و سیاه شب مرا
طبع از شگفت خیره و چشم از نظر کلیل

د- زندانبان به او اجازه نمی دهد که به پشت بام رود و نفسی تازه کند و با تماشای آسمان لحظه ای رنج دلش تسکین یابد .
در هیچ وقت بی شفقت نیست کوتوال
هرشب کند زیادت برمن دو پاسبان

گویند نگاهبانم گر برشوی به بام
در چشم کاهت افتد از راه کهکشان

هـ- روزن زندان چنان تنگ است که نمی تواند به راحتی به تماشای آسمان
پیردازد.

درو روزنی هست چندان کزو
یکی نیمه بینم زهر اختری

و. شب تا صبح بیدار است و به گریه و ناله می گذراند و آرام و قرار ندارد
زیرا دردمند است.

- هر نیمه شب آسمان ستوه آید
از گریه سخت و ناله زارم

- داند خدای عرش که گیتی قرارداد
کز رنج دل نیابم شبها همی قرار

ز- شب پشه ها او را می آزارند؛
یک دست من مذبذبه و یک دست من ملحک

شب از برای پشه و روز از پی ذباب

ح- اگر هم شبی بخواهد استراحت کند بالش و بستری برای آرمیدن ندارد؛
سر یافته است نرم ترین بالش از حجر

تن یافته است پاکترین بستر از تراب

ط- شبها از مطالعه غافل نیست، دانش و پیشه او شاعری است و سالها به آن
شهرت داشته است و از شاعران بزرگ زمان خود بوده است، در زندان نیز از

مطالعه غافل نیست و شبها به مطالعه می پردازد و در فکر نقد اشعار دیگران و کارهایی از این قبیل است؛

دوش تا صبحدم همه شب من
عرض کردم همه سپاه سخن
بیشتر زان سپاه را دیدم
از لباس هنر برهنه بدن
امرای سخن بسی بودند
این تفحص نکرده به یک تن

ز بهر تیرگی شب مرا رفیق چراغ
ز بهر روشنی دل مرا ندیم کتاب

ی- اندیشه هایی که شبها خاطر او را مشغول می دارد؟

۱- احساس می کند که در این زندان عمرش کاهش یافته و به پیری زودرس دچار شده است؟

عمرم همی قصیر کند این شب طویل
وز انده کثیر شد این عمر من قلیل

۲- غم غیال و فرزندان دلش را سخت آزرده می کند؟

دلَم ز محنت خون گشت و خون همی گریم
همه شب از غم عورات و انده اطفال

۳- یکی از عمده ترین عوامل رنج او نامشخص بودن سرنوشت اوست که شبها در سکوت و تاریکی زندان خاطر او را سخت مشغول می دارد. تا کی باید در این زندان بماند، اما چه کسی می داند. شاید حکمی از طرف سلطان برسد و آزادش کنند و شاید هم دستور برسد که شرش را کم کنید. ای کاش حتی می دانست که اعدام خواهد شد این بی سرانجامی از اعدام هم بدتر است. تعبیری که مسعود سعد می آورد «آبستن بودن شب» است؛

مرا ملال گرفته ز دیر ماندن شب
تنی به رنج و عذاب و دلی به گرم و حزن
در آن تفکر مانده دلم که فردا را
پگاه این شب تیره چه خواهدم زادن
از آنکه هست شب آبستن و نداند کس
که هاله چون سپری شد چه زاید آبستن

۴- خیال دوست؛

زمانی که انسان تمام امیدش را از مظاهر مادی زندگی گسسته می‌یابد، زمانی که زندگی از بُعد مادیش هیچ نقطه اتکایی برای انسان باقی نمی‌گذارد و جز یک بدن ضعیف با مستی استخوان چیزی باقی نمی‌ماند، زمانی که حتی امیدی به نجات نیست، تنها اندیشه‌ای که می‌تواند تسلی بخش خاطر ما باشد تا امیدمان را به زندگی از دست ندهیم تصور عزیزی است که او هم به فکر ماست، دوستی که او هم خود را در رنج ما شریک می‌داند، عزیزی که چشم به انتظار ما بر در دوخته است، محبوبی که ممکن است او هم شب‌ها تا صبح نخوابیده و در فراق ما اشک ریخته است.

مسهود سعد خیال دوست را بیشتر با شب می‌آورد و این امر کاملاً طبیعی است، شب با همه سیاهی و زشتی‌ای که دارد، بر اثر تاریکی و سکوتی که حکمفرما شده است، این امکان را برایش فراهم می‌سازد که ساعتی بیندیشد و بدون اینکه صدایی یا کسبی مزاحم افکارش شود، درون خود را بکاود، با خود خلوت کند و حتی از خود بیرون بیاید، یعنی به «دوست» بیندیشد و اینجاست که «من» او کمال یافته‌تر می‌شود و در حد معنوی بالاتری قرار می‌گیرد، در چنین حالی است که اندوه کسی داشتن باعث کاهش اندوه و تسلی خاطرش می‌شود و می‌گوید:

«رنجورم و به شب، غم تو غمگسار من»، گاهی این اندیشه چنان حیاتی می‌شود که «خیال دوست» تنها فروغی است که او را در شب سیاه و زشت امید

می بخشد و زنده نگه می‌دارد.

زنده خیال دوست همی دارم چنین
کاید برم شب تا راز دویست میل
گه بگذرد از آب دو چشم کلیم وار
گه در شود در آتش دل راست چون خلیل
نه سوخته در آتش و نه غرقه اندر آب
گویی که هست برتن او پر جبرئیل
او را شناسم از همه خوبان اگر فلک
در آتشم نهد که نیابم بر او بدیل

بر دو دیده همی به اندیشه
هر شبی صورت تو بنگارم
با مبارک خیال تو هر شب
غم دل زار زار بگسارم

نشسته بودم کامد خیال او ناگاه
چو ماه روی و چو گل عارض و چو سیم ذقن
مرا بیافت چو یک قطره خون جوشان دل
مرا بیافت چو یک تار موی نالان تن
ز بس که کند دو زلف و ز بس که راندم اشک
یکی چو دُرِ ثمین و یکی چو مشک ختن
به ناز گفت که از دیده بیش اشک مریز
به مهر گفتم کز زلف بیش مشک مکن

۲- شب در شعر مسعود سعد از نظر عناصر سازنده تصویر

مسعود سعد هنگامی که در قلعه «سو» زندانی می‌شود با منجم پیری به نام

بهرامی آشنا می‌شود، و علم نجوم را نزد او فرامی‌گیرد،^۷ به سبب آگاهی از علم نجوم در دیوان او تصاویر نجومی بسیاری می‌توان یافت، تصاویری که درباره طلوع و غروب ستارگان به کار برده شاید در سراسر دوره غزنوی بی‌مانند باشد و راز این موفقیت یکی محدودیت حوزه تجربه‌های او در این باره است و دیگر آگاهی وی از دانش نجوم می‌باشد که باعث شده خصایص هریک از ستارگان را کم و بیش در تصاویر خویش منعکس کند.^۸

به هر حال در این بخش شعر مسعود سعد را از نظر عناصری که در تصاویر شب به کار برده، بررسی می‌کنیم. عناصر سازنده تصاویر مسعود سعد درباره شب طبعاً بیشتر آسمان و اجرام سماوی است.

الف- آسمان؛

كف الخضيب داشت فلک ورنه گفتمی

بر سوگ مهر جامه فروزد مگر به نیل

دوش در روی گنبد خنجر را

مانده بود این دو چشم من عمدا

لون انقاس داشت پشتت زمین

رنیگ زنگار داشت روی هوا

کلبه‌ای بود پر ز دریتیم

پرده‌ای پر ز لؤلؤ لالا

آینه‌ای رنیگ غیبه‌ای دیدم

راست بالاش دزخور پهننا

مختلف شکلها همی دیدم

کامد از اختران همی پیدا...

ب- اجرام سماوی؛

شد مویه گر چو کیوان بخت من

زان پس که بود زهره خنیاگر

از پاکسی ارچو مشتیری ام در دل
بهرام وار چون بودم آذر
نی نی عطاردم که به هر حالی
هر روز هست سوزش من بی مر
من سوخته ز اختر وارونم
این اختر است یارب یا اختر

هر شب که مه بر آید من ز آرزوی تو
تا وقت صبح روی به ماه سما کنم
برناله و گریستن زار زار خویش
ای ماه و زهره، زهره و مه را گوا کنم

همچو من در میان خلق ضعیف
در میان نجوم نجم سها

ج- تشبیه شب به اشیائی که به نحوی با زندگی انسان ارتباط دارند.

۱- تشبیه شب به زنگار؛

لون انقاس داشت پشتت زمین
رنگ زنگار داشت روی هوا

۲- به قیر (قار)، دوده؛

ریخته دهر قیر بر صحرا
بیخته چرخ دوده بر برزن

شبسی که بود بسی سهمگین تر از دوزخ
کریه و زشت چو دیو سیاه و تیره چو قار

۳- به سرمه،

شب تاریک سرمه بود مگر
که از او چشم زهره شد روشن

۴- به چنبر؛

شبم چو چنبر بسته در آخرش آغاز
غم دراز مرا اندرو کند چورسن

۵- به کلبه (خیمه)

کلبه ای بود پر ز در یتیم
پسرده ای پر ز لؤلؤ لالا

د- اشیاء خوشبو؛

به مشک؛

شد مشک شب چو عنبر اشهب
شد در شبه عقیق مرکب

ه- اجزاء انسان (زلف، مو، گیسو)؛

از درازی چو زلف نامفتول
وز سیاهی چو جمعد پرزشکن

دوش گفستی ز تیرگی شب من
زلف حور است ورای اهریمن

هوا سیاه تر از موی زنگیان و شهاب
چو باد یافته از دست دیلمان زوبین

گیسوان نگار شد گویی
و اندرو در بنات نعلش و پرن

و- پرنده:

به غراب؛

رخم ز چشم هم چهره تذر و شود
چو تیره شب را هم گونه غراب کند

ز- مفاهیم دینی (دوزخ)؛

شبلی که بود بسی سهمگین تر از دوزخ
کریه و زشت چو دیو سیاه و تیره چو قار

ح- موجودات نامرئی (شیطان، اهریمن) یا عضو و جزئی از آنها؛

شبلی گذشت مرا دوش دور از آن دلبر
سیاه و تیره چو دیدار و فکرت شیطان

ز درد و انده هجران گذشت بر من دوش
شبلی سیاه تر از روی و رای اهریمن

ط- عناصر رزمی (تیغ، لشکر)؛

همچو تیغی مجرّه پر گوهر
چرخ گردان در او به جای مسن

زان بیم کافتاب زند تیغ
لرزان شده به گردون کوکب

طنابیه برسپه روز کرد لشگر شب

زر است خرقه شعری ز چپ سهیل یمن
با دقت در عناصری که مسعود در تصاویر شب به کار برده، درمی یابیم که
وی تمام قدرت خود را به کار برد، تا شب را هرچه تیره تر (مرکب، دوده، قیر،
زنگار، سرمه) و زشت تر و منفورتر (دوزخ، غراب، اهریمن) نشان دهد و برای
این کار از عناصری که در حوزه مشاهده و یا باورهای مذهبی او بوده استفاده
کرده است.

۳- مقایسه شب در شعر فرخی و منوچهری؛

مقایسه وصف «شب» در شعر فرخی و منوچهری بحث را روشن می کند.

الف- شب در شعر فرخی؛

در میان تمام قصاید فرخی سیستانی (حدود ۸۰۰۰ بیت) کمتر تصویری از
شب آمده است، و در اغلب جاهایی که کلمه «شب» ذکر شده صرفاً به صورت
قید زمان است و نیز غالباً شبی است که سپری شده و شاعر هنگام سرودن شعر در
لجه شب شناور نیست.

دوش تا اول سپییده بام
می همی خورد می به رطل و به جام

شب دوشین شبی بوده است بس خوش

به جان بودم مین آن شب را خریدار
استفاده فرخی از تصاویر نجومی نادر است و گاه در این حد است که محبوب
خود را به ماه تشبیه کند که آنهم نتیجه تجربه و مشاهده شخصی نبوده و در نتیجه پر
از تزاحم تصویرهاست؛

غم نادیدن آن ماه دیدار
مرا در خوابگه ریزد همی خبار

اینک نمونه‌هایی از شعر فرخی می‌آوریم، این تصاویر را از لحاظ عناصر
تصویر با تصاویر مسعود سعد مقایسه کنید:
جامه عباسیان بر روی روز افکند شب
بر گرفت از پشت شب زربفت روی طیلسان
لشکر شب دیدم اندر جنگ روز آویخته
همچو برگ زعفران برگرد شاخ زعفران
روی بند از روی بگشاده عروسان سپهر
پیش هریک برگرفته پرده راز نهان
آسمان چون سبز دریا و اختران بر روی او
همچو کشتی‌های سیمین بر سر دریا روان
گاه چون پاشیده برگ نسترن بر برگ بید
گه چو لؤلؤ ریخته بر روی کحلی پرنیان

ب - شب در شعر منوچهری؛

منوچهری در قصایدش که حدود (۲۰۰۰ بیت) است، نسبت به فرخی تصاویر
بیشتر و زیباتری از شب ساخته ولی از نظر تعداد بسیار کمتر از تصاویر
مسعود سعد است با توجه به نسبت تعداد ابیات قصاید منوچهری و مسعود سعد،
تصاویر منوچهری از شب زیبا و بدیع است ولی چنانکه خواهیم دید تفاوت بارزی
با تصاویر مسعود سعد دارد.

به عنوان مثال:

پلاسین معجر و قیرینه گرزن	شبی گیسو فروهشته به دامن
بزاید کودکی بلغاری آن زن	به کردار زنی زنگی که هرشب
از آن فرزندی زادن شد سترون	کنون شویش بمرد و گشت فرتوت
چو بیژن در میان چاه او من	شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک
دو چشم من بدو چون چشم بیژن	ثریا چون منیژه بر سر چاه
چو گرد بابزن مرغ مسمن	همی برگشت گرد قطب جدی

بنات النعش گرد او همی گشت
چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سرکوه
چنان چون چشم شاهین از نشمین
یکی پیلستکین است این مجره
زده گردش نقط از آب روین

با دقت در تصاویر منوچهری تفاوت آنها با تصاویر مسعود سعد از شب آشکار می شود منوچهری از دانش نجوم آگاهی بسزایی داشته و این امر از تصاویر نجومی او که غالباً زیبا و دقیقند دریافت می شود ولی موری که در ساختن این تصاویر به کار می برد فرق می کند، این عناصر بستگی تام به حوزه مشاهدات و تجربیات او دارد.

در بیت دوم و سوم وقتی از آبستن بودن شب صحبت می کند آبستن فرزندی سپید و زیباست. در این دو بیت آبستنی شب هیچ احساسی در ما بر نمی انگیزد جز اینکه از زیبایی تشبیه او لذت می بریم، در حالیکه در شعر مسعود سعد شب آبستن اندوه است و گاه اضطراب دارد از اینکه نمی داند شب آبستن چیست؟
شبی شده به من آبستن و من اندروی

ز ضعف سمع و بصر مانده راست همچو جنین
(مسعود سعد)

در ابیات چهارم و پنجم شب به چاه تشبیه شده است و تلمیحی به داستان بیژن و منیژه دارد که اینگونه تشبیه حتی یک نمونه در شعر مسعود سعد وجود ندارد و با اینکه تلمیح در شعر مسعود جای بسزایی دارد ولی در تصاویری که از شب آفریده حتی یک بار به این نوع داستان عاشقانه تلمیح نکرده است.
در بیت ششم برگشتن جدی به گرد قطب و به چرخش مرغ مسمن به گرد بابزن تشبیه شده است که تفاوت حوزه تجربیات منوچهری و مسعود سعد را آشکارتر می کند.

و در بیت آخر نیز کهکشان به منبری از عاج تشبیه شده که در اطراف آن نقطه هایی از آب روین زده باشند. وقتی این ابیات را با ابیات مسعود سعد مقایسه کنیم، گذشته از تفاوت حوزه تجربیات، می بینیم که شعر مسعود سعد غالباً نوعی درون گرایی دارد و حالات شخصی و درونی خود را به ستارگان می دهد در

حالیکه در شعر منوچهری تشبیه‌ها برخاسته از یک احساس درونی مثل شادی، اندوه، نفرت و بیم نیست و خواننده یا شنونده را احساسی درونی دست نمی‌دهد. با توجه به اینکه مسعود سعد در زندان از مشاهده و تجربه طبیعت دور بوده و از نظر روحی نیز شخصی دردمند بوده است، ولی این درونگرایی او طبیعی و توجیه‌پذیر است.

به عنوان مثال:

همچو تیغی مجرّه پر گوهر	چرخ گردان در او به جای مسن
می نیارست کرد بانگ از بیم	طیلسان دار چرخ در مأذن

همه شب زین دو چشم تیره چو شب	پر کواکب شده مرا دامن
به عجب بر سرم بنات النعش	جمع گشته به سان نجم پرن
و اما نمونه‌هایی دیگر از تصاویر شب در شعر منوچهری را ملاحظه بفرمائید؛	روی شسته آسمان او به آب لاجورد

دست در بسته زمینش از قیر و ز مشک ختن

چو جامه نگارگر شود هوا	نقاط زر شود بر او نقای او
فلک چو چاه لاجورد و دلواو	دو پیکر و مجرّه همچو نای او

بنات النعش کرد آهنگ بالا	به کردار کمر شمشیر هرقل
شده زهره مانند یاقوت سرخی	شده مشتری همچو بیجاده لعلی

شبی همچو پیروزه گون تخته نردی	ز مرجانش مهره ز لؤلؤش خصلی
شده شعرانش چو دو چشم مجنون	شده فرقدانش چو دو خد لیلی

بر سپهر لاجوردی صورت مسعود السعد
چون یکی خال عقیقین بریکی نیلی ذقن
چون سه سنگ دیگپایه هقعه برجوزا کنار
چون شراد دیگپایه پیش او خیل پرن
چنانکه در آیات فوق ملاحظه می شود، عناصری که در تشبیه ها به کار رفته است مربوط به محیطی اشرافی و پرزرق و برق و مطلقاً بی درد است، النگو، تخته نرد، جامه نیلی با حاشیه زرد، چوگان، دیگپایه، مرغ مسمن، یاقوت و...، این تشبیهات هیچ احساسی بجز لذت حاصل از درک زیبایی تشبیه در ما بر نمی انگیزد. نکته دیگری که باید ذکر شود این است که در تصاویر شب مسعود سعد «رنگ» کمترین نقش را دارد و غالباً هرچیز از دریچه تاریک یا روشن بودنش مطرح می شود، و نیز با نگاه به عناصری که مسعود سعد در تصاویر شب به کار برده درمی یابیم که تاریکی بیشتر مطرح است در حالیکه منوچهری رنگهای مختلف را در تصاویر شب به کار می برد، همچنانکه در تصاویری که به روز مربوط می شوند. دنیای مسعود دنیای تیره و تار است حتی در روز، ولی دنیای منوچهری دنیای رنگارنگ است حتی در شب. دنیای مسعود سعد دنیایی درد آلود است و دنیای منوچهری دنیایی غرق شادی. در دنیای مسعود سعد اگر غیر از تاریکی و سیاهی چیزی باشد، روشنایی است ولی در دنیای رنگارنگ منوچهری از تاریکی و سیاهی که بگذریم، خصوصیت اشیاء از نظر رنگ دقیقاً توصیف می شود.

پی نوشتها:

- ۱- چهار مقاله نظامی عروضی، به اهتمام دکتر محمد معین ص ۴۵.
- ۲ و ۳- مجله خرد و کوشش- انواع ادبی ص ۱۷ و ۱۹ نوشته استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی.
- ۴- برای آشنایی بیشتر رجوع کنید به کتاب «حبسیه در ادب فارسی» دکتر ولی الله ظفری.

۵- آقای دکتر ولی‌الله ظفری اولین بار در کتاب ارزشمند خود به نام «حبسیه در ادب فارسی» عناصر سازنده حبسیه را به تفکیک مشخص کرده و توضیح داده‌اند برای آشنایی بیشتر به این کتاب مراجعه کنید.

۶- حبسیه در ادب فارسی ص ۱۴۹

۷- دیوان مسعود سعد، تصحیح رشید یاسمی ص کج مقدمه.

۸- صور خیال در شعر فارسی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ص ۵۹۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی